روزنامه شرق
instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youtube:sharghdaily Telegram:SharghDaily aparat:tasvirshargh www.sharghdaily.com

گفت‌وگو با مسعود کرامتی، کارگردان و بازیگر

مدیران تلویزیون سال‌ها زحمت کشیدند تا کسی تلویزیون نبیند

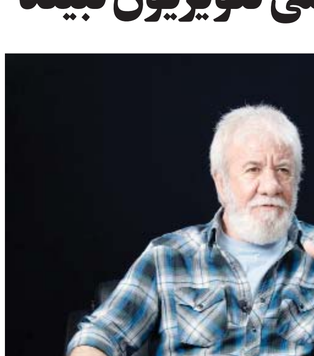

عکس: سعید تاکی، شرق

کیوان کثیریان

مسعود کرامتی را در دهه اخیر تنها به‌عنوان بازیگر در فیلم‌ها و سریال‌ها دیده‌ایم. اما او در دهه‌های گذشته نویسنده و کارگردان بسیاری از سریال‌ها و فیلم‌هایی بوده که در خاطره جمعی ما به ثبت رسیده است. کرامتی ازجمله سیمانگران تحصیل‌کرده کشور است که با کار عروسکی آغاز کرد، با نصرت کریمی همکاری داشت، با رسول ملاقلی‌پور آشنا شد، دستیاری کرد. فیلم ساخت، تئاتر کار کرد و بی‌آنکه اصراری داشته باشد، کارنامه حرفه‌ای‌اش سال‌ها با ساخت فیلم‌ها و سریال‌های کودک گره خورد. خانه ما، پاتال و آرزوهای کوچک، کودکانه، مرغابی وحشی، روز کارنامه، چراغ جادو، روشنایی‌های شهر، پزشکان و یادداشت‌های زن خانه‌دار ازجمله فیلم‌ها و سریال‌های شاخصی است که کرامتی کارگردانی کرده است. بازی در فیلم‌های مجنون، پانهاده، سفر به جزایر، باغ‌های قندلوس، چهاراره استانبول، لاک قرمز، جاندار، بی‌سروصدا و همچنین سریال‌های راه بی‌پایان، خسوف و جان‌سخت هم در کارنامه بازیگری فراستی دیده می‌شود. با او در «اینسرت» چند روز پیش از جشن ۲ راوی گفت‌وگو کرده‌ایم.

مروری می‌کردم که اسم‌ها به خاطرم بیاید. دیدم واقعا جفدر کار و کارهای خوب کرده‌اید.

خوبش بماند!

خوشحالم من با کودکی دیدم دوستان، با آثاری که شما کارگردانی کردید. گرد خورده است. گاهی با دمان می‌رود که این اثر ساخت چه کسی بود یا چه کسی آن را نوشته بود؛ در خیلی از اینها، اسم شما هست. خیلی خوشحالم که امروزی می‌خواهم از خیلی از این خاطرات یاد کنم. کمی به عقب برگردید؛ زمانی که فکر می‌کنم شما در دانشکده هنرهای زیبا تحصیل کردید و کارگردانی خواندید.

هنرهای زیبا، یک رشته داشت.

هنرهای دراماتیک.

بله. هنرهای نمایشی که در عرصه‌های مختلف، چه بازیگری، چه کارگردانی و چه بحث‌های تئوریک که می‌خواندیم. مثلا تاریخ هنر، تاریخ تئاتر بود و حتی سینما در تئاتر در سینما که لفظ درست‌تری است. چنین واحدهایی داشتیم. جدا از واحدهایی مانند ادبیات فارسی که ادبیات معاصر بود یا ادبیات غرب، این‌گونه واحدهای تئوریک هم بود. واحدهای عملی ما، هم بازیگری بود و هم کارگردانی. حتی لیبانس ما در مدرک فارغ‌التحصیلی، رشته هنرهای نمایشی ثبت می‌شد. نه بازیگری و کارگردانی. ولی در تز ما، آنچه انتخاب می‌کردیم، معمولا بیشتر بچه‌ها، تمام سراغ تز تئوری و متنی می‌رفتند. بیشتر عملی بود؛ یا بازیگری بود یا کارگردانی.

همه‌دوره‌های آن زمان را یادتان هست؟ شما پیش از انقلاب آنجا بودید؟

بله، پیش از انقلاب وارد دانشگاه شدم.

حتما به انقلاب فرهنگی خوردید.

هم به انقلاب و هم انقلاب فرهنگی. یک خاطره بامزه تعریف کنم؛ زمانی که دیپلم گرفتم فکر کردم اول به سربازی بروم و بعد به دانشگاه بروم تا بعد از فارغ‌التحصیلی، وقفه‌ای در پروسه کار تئاتر که می‌خواستم حرفه‌ای ادامه دهم، پیش نیاید.

فقط خاطراتش بد نیست.

آن هم در اکثر مواقع خوب نیست.

دو نکته خوب دارد که یادمان می‌ماند.

همین‌طور است. جمع‌ها و دورهمی‌ها و... . به سربازی رفتم، سال ۵۶ برگشتم. امتحان دادم و قبول شدم. می‌توانم بگویم این. شروع بدشانسی من در زندگی‌ام بود؛ چون به انقلاب خوردم و حدود یک سال و خرده‌ای تقریبا خیلی در این یک سال و نیمه، تنها ۱۲ واحد گذراندیم. همیشه تعطیل بود. اعتصاب و انقلاب و... . خواستیم روی دیو بیفتیم. انقلاب فرهنگی شد. سه سال و خرده‌ای هم آن‌طور بود. یک دوره جهارساله بود که می‌خواستیم برای ادامه کار وقفه نیفتد، تنها فارغ‌التحصیلی‌ام هشت سال و نیم طول کشید. من در بهمن ۷۹ ترم ۱۴ که اجرای نمایش برمای لورکا بود، گرادنم و تازه فارغ‌التحصیل شدم. بعد از انقلاب فرهنگی البته دانشکده هنرهای دراماتیک منحل شد و دانشگاه هنر و هنرهای زیبا شکل گرفت. شلم‌تورابی البته دانشکده هم که معلوم نبود کی به کی است. بچه‌های دانشکده هنرهای زیبا از بچه‌های عروسکی و ادبیات دراماتیک و بازیگری و کارگردانی و طراحی صحنه. مطلعه‌ای‌ها به اسم دانشکده هنرهای زیبا درست شد که سروشکل و نقشه قبلی را نداشت.

همه‌دوره‌های‌یادتان هست؟ احتمالا در این هشت سال و نیم خیلی همه‌دوره داشته‌اید.

بله، همه‌دوره‌های من دو دسته هستند؛ عده‌ای که سال بالاتر من بودند، مانند یادش بخیر آنیلا پسیانی و بچه‌های هنرهای زیبا مانند ناصر هاشمی برادر مهدی. تعدادی هم بچه‌های همکلاس من بودند. از همکلاسی‌های هنرهای زیبا تنها کسی که مانده و کارکرد، کریم اکبری‌مبارکه بود که یاد او هم بخیر. متاسفانه سر قضیه کرونا رفت. بچه‌های دراماتیک که آمدند و فاقدی شدند. تعداد خیلی زیاد شد. همه‌دوره‌های دیگر که باز هم برای همه باید بگویم روح‌شان شاد و یادشان بخیر، مانند کامبیز برتوی، مسعود رایگان، گوهر خرابنیش و رویا تیموریان. اینها از دراماتیک آمدند. سال بعدتر از من هم بودند که باز با هم قاطی شدیم؛ مانند حسن پورشیرازی. حسن زارعی، خانم خودم (فرخنده شادمنش) که روحش شاد، یک سال بعد از من وارد دانشکده شد و همکلاس شدیم. تعداد این بچه‌ها را الان حضور ذهن ندارم، شرمنده اگر کسی یادم رفته است. شاپور یوراسپی هم بود.

آقای علی عشاری هم بود؟

علی جزء هنرهای زیبا بود که با او هم همکلاس بودیم. جالب است که اخیرا هم با هم کار کردیم. اما الان یادم رفته بود. تعداد واقعا زیاد است اما یادم رفته است.

استادهای شما در آن زمان چه کسانی بودند؟

وقتی وارد دانشکده هنرهای زیبا شده، زمین دیارتمان بهرام بیضایی بود که همان موقع هم می‌گفتند عضو طلایی هنرهای زیباست. استادهای خارج از دانشگاه بودند. دکتر محمد کوثر بود که بعدتر، حسن پورش بود که الان خارج و خوشبختانه در قید حیات است. ابمبولارم سال‌های سال واقعا زنده باشد. خوش‌گلشن کریمی بود که یاد او هم بخیر. اگاهی حمید مصالی نیز بود. روحش شاد. غفار حسینی بود که جامعه‌شناسی درس می‌داد. روحش شاد. شاهرخ قحت که شش واحد موسیقی گذراندیم. اینها استادمان بودند. شمیم بهار هم بود که ابمبولارم واقعا سال‌های سال زنده باشد. آنها را نه‌ترین و استادمان بودند.

توقع دارید با این استادان، آقای کرامتی و دوستان دیگر از آن دریابد؟

متاسفانه در مقطع انقلاب که کلاس‌ها تعطیل می‌شد. فرصت‌های بسیاری از دست دادیم. بعد از انقلاب یک باز دانشکده راه افتاد. این استادان بودند. انقلاب فرهنگی همه اینها را تقریبا درو ریخت. خود آقای مسعودان که ماندند. بقیه تقریبا اخراج شدند و دانشکده هنرهای زیبا تبدیل به شکل دیگری شد. بی‌تعارف بگویم. بعد از انقلاب فرهنگی شاید چهار سال و نیم دانشجو بودم. در آن چهار سال و خرده‌ای به جرئت می‌توانم بگویم اگر جمع بزنیم، کمتر از یک سال به کلاس رفتم. چون واقعا تعطیل بود برای جلب توجه نبود.

وقتی کسی آن استادها را تجربه می‌کند...

واقعا نمی‌فهمد فضای دانشکده این‌طور شد. مثلا دکتر محمد کوثر با ما کلاس‌های مختلف داشت؛ از تحلیل شکسپیر گرفته تا بازیگری و آمادگی بدن. آمادگی بدن، اصلی‌ترین واحدی بود که با دکتر کوثر گذراندیم. کلاس ما ساعت هشت صبح شروع می‌شد. دکتر ساعت پنج دقیقه به هشت، گرمکن پوشیده در استودیو یا پلاتونی که کلاس ما آنجا می‌شد. حاضر بود. باورتان نمی‌شود اگر بگویم شاید در طول دوران ما، فقط دو نفر کلاس کوچکی برگزار شد. شاید در طول آن دو نفر، پنج نفر یا شش نفر. شرایط هم این‌طور بود که ساعت هشت، در استودیو بسته می‌شد. هیچ‌کس اصلا رویش نمی‌شد که بعد برود. یک دفعه در را باز کند. اخراج بگیرد و بیاید. اصلا اگر در بسته نمی‌شد، تمام بود. این کلاس ما پویا بود، به‌شدت جدی دنبال می‌شد. همه هم با علاقه می‌آمدند.

ورود شما به حوزه حرفه‌ای دانشکده و ورود شما در تئاتر تا جایی که به آن برخوردم، با تئاتر سیاه به بود است که به‌نوعی زیرمجموعه عروسکی شناخته می‌شود. درست است؟

آن هم داستان دارد. اولین تئاتری که اجرا کردیم و انتقاد در تاری کردم، با اینکه بازیگری را خیلی دوست داشتم ولی آن موقع خیلی دعوا می‌کردم. دعوا می‌کردم که در بازیگری هر چی می‌خواهی بگو، چرایش را صادقانه بگویم. فکر می‌کردم خیلی آدم جدابی نیستم که بخواهم بازیگر سینما یا تئاتر شوم. فکر می‌کنم کارگردانی، یعنی خیلی جدی‌تر است و هم برای من که موست داشتم وجه فرهنگی کارم غالب باشد. جذاب‌تر بود. بالین‌حال انقلاب تا اولین کار، بازی کردم. نمایش بداهه‌پردازی بود که بازی کردیم. صدیق تجریف خوانده یا نامه خامنه‌ای. اینها از مشترک کارگردانی آن نمایش را داشتند. من علی عمرانی و سهیل پاراسا اگر محرک حضورتان باشد چون الان در کانادا است و یکی از مهمترین آدم‌های تئاتر کانادا است؛ هم در آن نمایش بازی می‌کردم. نیمه فراهانی هم بود. سال ۵۸ این اجرا را در تالار مولوی رفتیم. من در دیشت صحنه کار می‌کردم. چون خیلی به بازی اصرار نداشتم. پشت صحنه دستیاری می‌کردم. یک اتاق فرمان صحنه و نور و کار صدا می‌کردم. کمک می‌کردم با مدیر صحنه بودم. تا مقطع اواخر ۵۸ و اوایل ۵۹. فضای بزرگ نبود که می‌توانم بگویم برای اجرای شبی هم سخت بود. سالنو و حتی جاج؛ جاج آن موقع نبود. همه این مورد‌ها باعث شد بچه‌های تئاتر در آن دوره مقداری پس بزنند. تقریبا هرکس دعوا می‌کرد چرا کار نکند. همه‌مردم در آن مقطع بازیگری می‌کردند. سر همین قضایا کار کرد و دیگر هم واقعا آمده نداد؛ هیچ‌وقت کار نکرد. البته آن موقع هنوز ازدواج نکرده بودیم. همکلاس بودیم. ولی بعد از ازدواج ما با هم دیگر هیچ‌وقت واقع این عرصه نشد. آن مقطع، ماجرایی برایم پیش نیامد. خانم کیتا خاکپور که نقاش بود و تجسمی می‌خواند. همدرس کناری‌ام بود که روحش شاد. یک روز با من صحبت کرد و گفت آرشیو مرغابی کار عروسکی کنم. من راجع به شما با او حرف زدم؛ همدیگر را می‌شناختیم در دانشکده. آیا حرفی از گفتم من و عروسکی؟

هیچ آشنایی نداشتید؟

مطلقا گفت حالا قراری بگذارید و با اردشیر صحبت کنید. اردشیر کشاورزی را به‌عنوان استاد عروسکی، یکی از ستون‌های کار عروسکی می‌شناختیم. گفتم بشاید. رفتم و با او صحبت کردم. خیلی جلبی آدم آرامی بود. باخوصله و صبور بود. به من گفت کارت نباشد. یک بار رفتم و با او صحبت کردم. گفتم این مطلعی چیه که بچه‌ها دیگر تئاتر کار نمی‌کردند. هیچ‌وقت خود جزء کسانی نبودم که وقتی رفقای‌مان نبودند، انقلاب فرهنگی شد، ول می‌گشتیم. انقلاب شد و تعطیل شد. گفتم شما نمی‌دانید چه کاری می‌کنیم. واقعا کار عروسکی کار کودکان است و به لحاظ مضمون و موضوع، آن‌طور نیست که بتوان خیلی ساسور کرد. حجاب و... در کار عروسکی چندان معنا ندارد. تعدادی خیلی جدی هستند. آنها هم آدم‌ها باشند. شکل و شمایل ندارد که پوشش بخواهند. ما هم یک نشست هستیم. موم و تجربه کنم. رفتم و کار ساده را شروع کردم. پنج قصه از مولوی برد. قهرمان وزیر فکری در خیابان وزرا روی صحنه بسیج اجرا می‌کرد. این اجرا در آمریکا بود. سال نتاتر بدی نداشت. اجرا کردیم پنج قصه بود. شروع کردیم به دوخوانی و تمرین. در هر پنج قصه، نقش اصلی به من داده شد. ما هم تمرین کردیم. با کار عروسکی برایم اکثر دنیای تازه‌ای شروع شد. دریچه‌ای باز شد.

خوش‌تان آمد.

بله. جفدر یک حوزه امکانات عجیب و غریبی می‌تواند داشته باشد. با اینکه فکر می‌کنیم خیلی محدود است، ولی واقعا جه به لحاظ مضمون و چه قصه‌پردازی، فضاسازی و... می‌تواند جهان عجیب و غریبی را برای ما باز کند.

علاقه‌مند شدید و وارد کار شهر موش‌های خانم بوریسم شدید؟

بعد از آن، کار دیگری هم با ارشیر کردیم که تلویزیونی بود. البته دکود در سالن اصلی تئاتر شهر علم که واحد خاکدان طراح دکورش بود. آنجا هم با اردشیر کار کردم.

این کار تلویزیونی هم عروسکی بود؟

بله. اسمش یادم رفته است. گمم شباب با چنین چیزی. آن را که کار کردم، تهیه‌کننده تلویزیونی آن، با مرضیه برومند صحبت کرد. مرضیه به من زنگ زد. کار بعدی که داشت به اسم یک دو همه با هم. آنجا کار کردم. آن کار باعث شد که جز، گروه و شروع مدرسه موش‌ها باشم. آن کار ادامه پیدا کرد.

در مدرسه موش‌ها کار می‌کردید یا فقط عروسکی کردید؟

این را بگویم. خیلی مایه‌دار است. روز اولی که برای دوخوانی مدرسه موش‌ها رفتیم، در آن مقطع با ایرج طهماسب هم ایشان دوخوانی داشتند شده بود ولی مطلقا نمی‌دانستم. یک دفعه دیدم که آقای در ورودم به واحد نمایش با مرضیه برومند، با آقای بابک و یوردمیسی و راضیه برومند و آقای بهرام شاه‌محمدلو و... آشنا شدم. اینها در آن کار بودند و صدایشگری می‌کردند. حمید جبلی و فاطمه معتمدآریا هم بودند. کابل (زوج) شده بودیم. ما برای مدرسه موش‌ها رفتیم. واقعا برای که دوخوانی مدرسه موش‌ها بود. گفتند خیلی هرچه هم دوخوانها بخوانید. گفتم اول گوش بدهم. گوش دادم. متنی دیالوگ می‌نوشت. واقعا آجزاء می‌دانم. چی چی‌اش. اصلا واقعا نمی‌فهمیدم یعنی چه. آنترک دادند. مرضیه گفت کدامش را می‌خوانید؟ گفتم اصلا نمی‌خواهم بیایم. گفت چرا؟ گفتم این کارها چیست؟ متنی اتم کنده. گفتم اگه اجازه... من اصلا نیستم. با بچه‌ها دوست بدهم. همه رخنتند سرم. روحش شاد. کامبیز صفوی‌مقدم را هم یاد کنیم که آنجا بود. هم کار صحنه می‌کرد. هم عروسکرانی و صدایشگی می‌کرد. گفتم یعنی چه؟ گفتم این‌طور فکر کرده بودم... . مقطعی که به سریالی رفتم، برنامه چهار سال بعدم این بود که سال دوم، برای لوکزا را کارگردانی می‌کنم. سال چهارم و ترمز. دایی وایتای چخوف است که البته الان هم جرئت نمی‌کنم سراغش بروم. اما ناگهان به این وضعیت تبدیل شد.

اما سر از اینجا در آوردید. آرمان‌های خود را هم بیان می‌کردید؟

بله. جنگ‌های دیگری بود. حافظه قرار شد بمانم ولی به‌عنوان دستیار کارگردان و عروسکرگردان کار کنم. ضد انمی‌کنم. عروسکی دم‌دراز را می‌گردانم. داستان مدرسه موش‌ها این‌طور بود که به شهر رفتند. موش‌ها رفت. موش‌ها می‌خواستند برای کارهای عروسکی عروسکی بدهند. چون جهان کار عروسکی واقعا جهان غریبی است. پرتاب شدم با شاید هل داده شدم. به مسئولیتی رفتم که خیلی برنامه‌ریزی خودم نبود. تبدیل به یک مدیر شدم. البته کمک‌های زیادی هست.

خیلی کارکودک کردید. البته فیلم‌هایی هم که ساختید. این فضا را دارد.

اصلا غیر از حوزه کودک به من کار نمی‌دادند. شهر بازیگر، فیلم‌های فیلم‌نامه نوشتم و به تهیه‌کننده‌ها دادم. می‌خواندند و می‌گفتند خوب است. اما همین فقط. هرچه هم می‌خواستم دربیوم. آخر هم نشد. برای اینکه درایو مسیر افتاده و غیر از آن انکار راهم نمی‌دادند. اصلا تصورم از خودم، توقعم از خودم بیشتر بود. فیلم‌نامه‌ها را می‌دادم. حداقل آن چیزی که ابتدا به‌سالن از خودم فرض می‌کردم، این نبود.

به‌هرحال بچه‌ها سودش را بردند.

ابمبولارم واقعا.

بعد از این بود که با آقای ملاقلی‌پور آشنا شدید؟ همین حول و حوش سال ۶۷ بود؟

سال ۶۶ بود. یکی از تجربه‌های جدابم در این دوران، کار با واقعا برزگمرد ایران، نصرت کریمی بود که خاطره ویژه‌ای با ایشان دارم. یک روز، یک دایی یا خیلی دایی اقبال داشتم که به آقای کریمی نزدیک شدم. خانه برومند به من زنگ زد و گفت آقای کریمی می‌خواهد کار بکند. گفتم کی؟ گفت. می‌گوید جوان‌های این دوره را نمی‌شناسم. به مرضیه زنگ بزن که بیاید. گفت (انتخاب کرده) را او برعهده بگیرد. مرضیه به من زنگ زد. گفتم آقای کریمی؟ اصلا نصرت کریمی رؤیا بود. باز به نمی‌کنم جون واقعا زد و کارها را بازی نمی‌کردم. گفتم بازی نمی‌کنم ولی اگر آقای کریمی بیاید، دستیاری ایشان را می‌کنم. با نگه می‌آیم. خیلی هم دعوا می‌کرد. دعوا رو بعد زنگ زد و گفت بیا. آقای کریمی قبول کرد. من هم خوشال و سرخوش رفتم. آشنا شدیم. شبید دوخوانی شروع شد. یکی از به اسم مهمان‌های ما خانواده بود.

همان داستان مهمان‌های ما خانواده بود؟

بله. خود آقای کریمی نوشته بودند. دیالوگ‌ها هم ریتمیک بود. به‌نظرم از کار خیلی جدابی است. نقش اولاع در آن بود که یکی از خوانتی‌ها که واژه خاص بلد نیستند. گنجینک و کاو و لاغ و رویاه و خروس و... یکی از دوستان. قرار بود این را بخواند. دوخوانی رول اول را انجام دادیم. آقای کریمی هم تکانی را گفتند. واقعا برایم تجربه عجیبی بود. من رول اول دوخوانی، همسر بچه‌ها به نقشه‌های کلیدی اشاره می‌کردند. این‌طور نیست که بگذریم و بریم. رول دوم دوخوانی، یک کسی که الاغ را می‌خواند. گفت نمی‌آیم و نیامد. ما سر تمرین رفتیم. اسم جید نفر از دوستان را لیست کرد بودم که با آقای کریمی معرفی کنم. دو سه اسم گفته که امروز و فردا بیاید. بسیت و تستی بزند. گفت باشد. یک دفعه آقا بخواهیم. تو هم الاغ را بخوان. من هم خوانده، مساند خواندم. گفت. این‌طور بخوان. لحن را داشته باشاد. حواست باشد. گفتم باشد و تا اینجا خوانیم. آخر وقت. بعد از اینکه تمرین تمام شد. گفتم شما نمی‌خواهی فرصت ایدا؟ فردا قبل از تمرین، زودتر می‌آیید؟ گفتن نمی‌خواهد. خودتان بخوان. گفتم می‌خوانی نمی‌کنم. گفتم چی می‌خوانی. بخوان. اینجا هم واقعا برای من... مرزی به من نمی‌کند. واقعا برزگمردی بود. آقا کریمی. ما رفتیم و در آن کار بازی کردم. در مقطعی که اصلا بازی نمی‌کردم.

آن هم عروسکی بود؟

عروسک زنده بود. بدن و دست‌مان. سر سر خود. تجربه غریبی برایم بود. به جرئت می‌توانم بگویم آقای کریمی کسی بود که اعتماد‌به‌نفس به من داد و گفت چرا بازی نمی‌کنی؟ بلند بازی کنی. رابطه ایشان با مسعود کرامتی را در دهه اخیر تنها به‌عنوان بازیگر در فیلم‌ها و سریال‌ها دیده‌ایم. اما او در دهه‌های گذشته نویسنده و کارگردان بسیاری از سریال‌ها و فیلم‌هایی بوده که در خاطره جمعی ما به ثبت رسیده است. کرامتی ازجمله سیمانگران تحصیل‌کرده کشور است که با کار عروسکی آغاز کرد، با نصرت کریمی همکاری داشت، با رسول ملاقلی‌پور آشنا شد، دستیاری کرد. فیلم ساخت، تئاتر کار کرد و بی‌آنکه اصراری داشته باشد، کارنامه حرفه‌ای‌اش سال‌ها با ساخت فیلم‌ها و سریال‌های کودک گره خورد. خانه ما، پاتال و آرزوهای کوچک، کودکانه، مرغابی وحشی، روز کارنامه، چراغ جادو، روشنایی‌های شهر، پزشکان و یادداشت‌های زن خانه‌دار ازجمله فیلم‌ها و سریال‌های شاخصی است که کرامتی کارگردانی کرده است. بازی در فیلم‌های مجنون، پانهاده، سفر به جزایر، باغ‌های قندلوس، چهاراره استانبول، لاک قرمز، جاندار، بی‌سروصدا و همچنین سریال‌های راه بی‌پایان، خسوف و جان‌سخت هم در کارنامه بازیگری فراستی دیده می‌شود. با او در «اینسرت» چند روز پیش از جشن ۲ راوی گفت‌وگو کرده‌ایم.

آقای عالمی کجا؟ یعنی آقای عالمی در آن سال‌ها را بعد از این همه کار نشنیده بودند؟

نه! این برایم خیلی مهم است. آن وجهش واقعا اهمیت نداشت.

شما این همه کار در تلویزیون انجام دادید و هیچ‌وقت نگفتید که کاشان زود راه بیفتد؟ مثل بقیه. با می‌گذارید خودش کارش را بکند؟

نه. هیچ‌وقت واقعا در هیچ کاری برای او توصیه نکردم. هیچ‌وقت معرفی هم نکردم. گاهی دوستانم می‌پرسند دخترت رفست صحنه است؟ می‌گویم بله. جز اینکه می‌گویم آگهی ندارد. نبینید. اگر بلد باشد، می‌تواند بیاید. در این حوزه و کارش را دامه مد.

شما موافقید در سینما بمانید؟

اصلا به من ربطی ندارد. همیشه برایم این‌طور است که خودت می‌دانی چه کنی. فوق لیسانس شهرسازی دارم. اصلا هیچ‌وقت به من مشکلی نداشته است. به‌هرحال من مشکلی ندارم. به‌نظرم هیچ‌کس نباید بجداش این‌طور رفتار کند که این کار را بکند یا نکند. نه. فقط مواظب باشد که این آدم. خیز نرود. والا در این شرایط نمی‌دانم چه باید گفت درباره این شرایط که همه‌چیزمان به‌هم‌ریخته است.

کسی در مورد‌تان خوب بزند.

به‌نظرم در همه عرصه‌ها، جامعه ما، جامعه آشفته‌ای است. ما نقد نداریم. من نوعی را نمی‌گویم، سیستم ما نقد ندارد. به‌اعتقاد من، نه فقط در سینما، در تئاتر، بلتفرم‌ها، سینمای خیلی قضایی که در آن می‌چرخیم و غیر می‌کنیم...

شما را با خیلی جول چطور است؟

خانم‌های از اخیرن کریمی بگویم. جنم و کوش بسته بود. فزاد مؤتمن، یکی از کارگردان‌های تکلیف‌روشن سینمای ماست. شاید الز کسی دیگر، کارگردان آن بود. شاید با آن فیلم‌نامه کار نمی‌کردم.

برسیم به باغ‌های قندلوس. از ایرج کریمی بگویید.

یادش بخیر. باغ‌های قندلوس برایم تجربه خیلی عجیب و غریبی بود. شاید از همه اینها که شمردید. واقعا جذاب‌تر بسود. می‌توانم بگویم از همه آنها که بلتفرم‌ها را هم شبیه تلویزیون کند! این مدیریتی است که سال‌های سال واقعا زحمت کشیدند مخاطب همه اینها را پس بزند. الان جه کسی تلویزیون نگاه می‌کند؟ هیچ‌کس تقریبا. بلتفرم‌ها هم همین‌طور مسیر سقوط را طی می‌کنند. سینما هم که تقریبا انگشت‌شمار شده است.

بله. واقعا انگشت‌شمار شده است. یادداشتر جنوب را با آقای پورامیری و دومبرای کارکردید و روایت ناتمام سیمبا را با آقا صمدی. به‌هرحال هنوز به فیلم‌های سرگرم‌کننده‌تن نداده‌اید؛ ان‌شاءالله هم که نبینیم.

نه. سرگرم‌کننده‌ترینش، کار فرزاد مؤتمن، جنم و کوش بسته بود. فزاد مؤتمن، یکی از کارگردان‌های تکلیف‌روشن سینمای ماست. شاید الز کسی دیگر، کارگردان آن بود. شاید با آن فیلم‌نامه کار نمی‌کردم.

پرسیم به باغ‌های قندلوس. از ایرج کریمی بگویید.

یادش بخیر. باغ‌های قندلوس برایم تجربه خیلی عجیب و غریبی بود. شاید از همه اینها که شمردید. واقعا جذاب‌تر بسود. می‌توانم بگویم از همه آنها که بلتفرم‌ها را هم شبیه تلویزیون کند! این مدیریتی است که سال‌های سال واقعا زحمت کشیدند مخاطب همه اینها را پس بزند. الان جه کسی تلویزیون نگاه می‌کند؟ هیچ‌کس تقریبا. بلتفرم‌ها هم همین‌طور مسیر سقوط را طی می‌کنند. سینما هم که تقریبا انگشت‌شمار شده است.

بله. واقعا انگشت‌شمار شده است. یادداشتر جنوب را با آقای پورامیری و دومبرای کارکردید و روایت ناتمام سیمبا را با آقا صمدی. به‌هرحال هنوز به فیلم‌های سرگرم‌کننده‌تن نداده‌اید؛ ان‌شاءالله هم که نبینیم.

نه. سرگرم‌کننده‌ترینش، کار فرزاد مؤتمن، جنم و کوش بسته بود. فزاد مؤتمن، یکی از کارگردان‌های تکلیف‌روشن سینمای ماست. شاید الز کسی دیگر، کارگردان آن بود. شاید با آن فیلم‌نامه کار نمی‌کردم.

شما موافقید در سینما بمانید؟

اصلا به من ربطی ندارد. همیشه برایم این‌طور است که خودت می‌دانی چه کنی. فوق لیسانس شهرسازی دارم. اصلا هیچ‌وقت به من مشکلی نداشته است. به‌هرحال من مشکلی ندارم. به‌نظرم هیچ‌کس نباید بجداش این‌طور رفتار کند که این کار را بکند یا نکند. نه. فقط مواظب باشد که این آدم. خیز نرود. والا در این شرایط نمی‌دانم چه باید گفت درباره این شرایط که همه‌چیزمان به‌هم‌ریخته است.

کسی در مورد‌تان خوب بزند.

به‌نظرم در همه عرصه‌ها، جامعه ما، جامعه آشفته‌ای است. ما نقد نداریم. من نوعی را نمی‌گویم، سیستم ما نقد ندارد. به‌اعتقاد من، نه فقط در سینما، در تئاتر، بلتفرم‌ها، سینمای خیلی قضایی که در آن می‌چرخیم و غیر می‌کنیم...

شما را با خیلی جول چطور است؟

خانم‌های از اخیرن کریمی بگویم. جنم و کوش بسته بود. فزاد مؤتمن، یکی از کارگردان‌های تکلیف‌روشن سینمای ماست. شاید الز کسی دیگر، کارگردان آن بود. شاید با آن فیلم‌نامه کار نمی‌کردم.

برسیم به باغ‌های قندلوس. از ایرج کریمی بگویید.

یادش بخیر. باغ‌های قندلوس برایم تجربه خیلی عجیب و غریبی بود. شاید از همه اینها که شمردید. واقعا جذاب‌تر بسود. می‌توانم بگویم از همه آنها که بلتفرم‌ها را هم شبیه تلویزیون کند! این مدیریتی است که سال‌های سال واقعا زحمت کشیدند مخاطب همه اینها را پس بزند. الان جه کسی تلویزیون نگاه می‌کند؟ هیچ‌کس تقریبا. بلتفرم‌ها هم همین‌طور مسیر سقوط را طی می‌کنند. سینما هم که تقریبا انگشت‌شمار شده است.

بله. واقعا انگشت‌شمار شده است. یادداشتر جنوب را با آقای پورامیری و دومبرای کارکردید و روایت ناتمام سیمبا را با آقا صمدی. به‌هرحال هنوز به فیلم‌های سرگرم‌کننده‌تن نداده‌اید؛ ان‌شاءالله هم که نبینیم.

نه. سرگرم‌کننده‌ترینش، کار فرزاد مؤتمن، جنم و کوش بسته بود. فزاد مؤتمن، یکی از کارگردان‌های تکلیف‌روشن سینمای ماست. شاید الز کسی دیگر، کارگردان آن بود. شاید با آن فیلم‌نامه کار نمی‌کردم.

شما موافقید در سینما بمانید؟

اصلا به من ربطی ندارد. همیشه برایم این‌طور است که خودت می‌دانی چه کنی. فوق لیسانس شهرسازی دارم. اصلا هیچ‌وقت به من مشکلی نداشته است. به‌هرحال من مشکلی ندارم. به‌نظرم هیچ‌کس نباید بجداش این‌طور رفتار کند که این کار را بکند یا نکند. نه. فقط مواظب باشد که این آدم. خیز نرود. والا در این شرایط نمی‌دانم چه باید گفت درباره این شرایط که همه‌چیزمان به‌هم‌ریخته است.

کسی در مورد‌تان خوب بزند.

به‌نظرم در همه عرصه‌ها، جامعه ما، جامعه آشفته‌ای است. ما نقد نداریم. من نوعی را نمی‌گویم، سیستم ما نقد ندارد. به‌اعتقاد من، نه فقط در سینما، در تئاتر، بلتفرم‌ها، سینمای خیلی قضایی که در آن می‌چرخیم و غیر می‌کنیم...

شما با خیلی جول چطور است؟

خانم‌های از اخیرن کریمی بگویم. جنم و کوش بسته بود. فزاد مؤتمن، یکی از کارگردان‌های تکلیف‌روشن سینمای ماست. شاید الز کسی دیگر، کارگردان آن بود. شاید با آن فیلم‌نامه کار نمی‌کردم.

برسیم به باغ‌های قندلوس. از ایرج کریمی بگویید.

یادش بخیر. باغ‌های قندلوس برایم تجربه خیلی عجیب و غریبی بود. شاید از همه اینها که شمردید. واقعا جذاب‌تر بسود. می‌توانم بگویم از همه آنها که بلتفرم‌ها را هم شبیه تلویزیون کند! این مدیریتی است که سال‌های سال واقعا زحمت کشیدند مخاطب همه اینها را پس بزند. الان جه کسی تلویزیون نگاه می‌کند؟ هیچ‌کس تقریبا. بلتفرم‌ها هم همین‌طور مسیر سقوط را طی می‌کنند. سینما هم که تقریبا انگشت‌شمار شده است.

بله. واقعا انگشت‌شمار شده است. یادداشتر جنوب را با آقای پورامیری و دومبرای کارکردید و روایت ناتمام سیمبا را با آقا صمدی. به‌هرحال هنوز به فیلم‌های سرگرم‌کننده‌تن نداده‌اید؛ ان‌شاءالله هم که نبینیم.

نه. سرگرم‌کننده‌ترینش، کار فرزاد مؤتمن، جنم و کوش بسته بود. فزاد مؤتمن، یکی از کارگردان‌های تکلیف‌روشن سینمای ماست. شاید الز کسی دیگر، کارگردان آن بود. شاید با آن فیلم‌نامه کار نمی‌کردم.

شما موافقید در سینما بمانید؟

اصلا به من ربطی ندارد. همیشه برایم این‌طور است که خودت می‌دانی چه کنی. فوق لیسانس شهرسازی دارم. اصلا هیچ‌وقت به من مشکلی نداشته است. به‌هرحال من مشکلی ندارم. به‌نظرم هیچ‌کس نباید بجداش این‌طور رفتار کند که این کار را بکند یا نکند. نه. فقط مواظب باشد که این آدم. خیز نرود. والا در این شرایط نمی‌دانم چه باید گفت درباره این شرایط که همه‌چیزمان به‌هم‌ریخته است.

کسی در مورد‌تان خوب بزند.

به‌نظرم در همه عرصه‌ها، جامعه ما، جامعه آشفته‌ای است. ما نقد نداریم. من نوعی را نمی‌گویم، سیستم ما نقد ندارد. به‌اعتقاد من، نه فقط در سینما، در تئاتر، بلتفرم‌ها، سینمای خیلی قضایی که در آن می‌چرخیم و غیر می‌کنیم...

شما با خیلی جول چطور است؟

خانم‌های از اخیرن کریمی بگویم. جنم و کوش بسته بود. فزاد مؤتمن، یکی از کارگردان‌های تکلیف‌روشن سینمای ماست. شاید الز کسی دیگر، کارگردان آن بود. شاید با آن فیلم‌نامه کار نمی‌کردم.

برسیم به باغ‌های قندلوس. از ایرج کریمی بگویید.

یادش بخیر. باغ‌های قندلوس برایم تجربه خیلی عجیب و غریبی بود. شاید از همه اینها که شمردید. واقعا جذاب‌تر بسود. می‌توانم بگویم از همه آنها که بلتفرم‌ها را هم شبیه تلویزیون کند! این مدیریتی است که سال‌های سال واقعا زحمت کشیدند مخاطب همه اینها را پس بزند. الان جه کسی تلویزیون نگاه می‌کند؟ هیچ‌کس تقریبا. بلتفرم‌ها هم همین‌طور مسیر سقوط را طی می‌کنند. سینما هم که تقریبا انگشت‌شمار شده است.

بله. واقعا انگشت‌شمار شده است. یادداشتر جنوب را با آقای پورامیری و دومبرای کارکردید و روایت ناتمام سیمبا را با آقا صمدی. به‌هرحال هنوز به فیلم‌های سرگرم‌کننده‌تن نداده‌اید؛ ان‌شاءالله هم که نبینیم.

نه. سرگرم‌کنن